

تقاص از اموال دولتی^۱

علی مظهر قراملکی *

علی اصغر افشاری **

چکیده

فارغ از اینکه اصل تقاص مالی از مسلمات فقه امامیه است و تقاص افراد از اموال اشخاص حقیقی مورد مناقشه نیست، مسأله این است که آیا می‌توان از اموال دولت تقاص کرد؟ و آیا تقاص اشخاص حقیقی از اموال اشخاص حقوقی جایز است؟ فقیهان امامیه علی‌رغم اهمیت مسأله به بحث تقاص از اموال حاکمیت اسلامی نپرداخته‌اند مگر اشاره‌های نادری که در حواشی بعضی ابواب مشاهده می‌گردد و یا برخی استفتاءات از معاصرین و نیز از حضرت امام خمینی که در این زمینه وجود دارد. مقاله حاضر پس از اشاره به اقوال در مسأله، ادله جواز تقاص از اموال دولتی را بیان کرده، مورد کنکاش قرار می‌دهد و ایرادهای احتمالی را در جهت تبیین نظریه عدم جواز ارزیابی می‌کند و در نهایت به دلیل صحیحه داود بن رزین و نیز عموم و اطلاق برخی ادله دیگر تقاص، اعم از آیات و روایات به این نتیجه می‌رسد که با رعایت شرائطی تقاص از اموال دولت اسلامی جایز است.

کلید واژه‌ها: تقاص، اموال دولتی، بیت‌المال، حکومت اسلامی

۱- تاریخ وصول: ۱۳۹۴/۲/۲۳ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۸/۱۲

* دانشیار گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشگاه تهران، ایران

** دانشجوی دکتری رشته فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشگاه تهران، ایران (نویسنده مسؤول)

۱- طرح مسأله

در روابط مالی فی‌مابین افراد یکی از مسلمات و اجماعیات فقه امامیه تقاص است (حائری، ۱۴۱۸، ۱۵، ۱۵۵؛ آشتیانی، ۱۴۲۵، ۲، ۸۵۵؛ بحرالعلوم، ۱۴۰۳، ۳، ۲۷۷؛ سبزواری، ۱۴۱۳، ۲۷، ۱۴۶؛ شاهرودی، ۱۴۱۷، ۲، ۵۳۰؛ روحانی، ۱۴۱۲، ۲۵، ۲۱۰). شخص بستانکار طی شروطی که در کتب فقهیه مطرح گردیده است، می‌تواند مالش را اعم از عین یا دین از میان اموال شخص بدهکار تقاص کند؛ اما این مسأله در روابط فی‌مابین مردم و دولت چگونه است؟ آیا افراد می‌توانند دیون خویش را از اموال دولت تقاص کنند؟ آیا در پاسخ به این مسأله بین دولت مشروع و دولت جائز تفاوتی وجود دارد؟

پرسش این است که اگر شخصی خود را بستانکار دولت می‌داند و از مسؤولین مربوطه مطالبه می‌کند، اما حق او را ادا نمی‌کنند، آیا تنها طریق پیش روی او این است که به دادگاه مراجعه کند و با کسب حکم قاضی به باز پس‌گیری حق خویش موفق گردد؛ یا اینکه همانگونه که برای او جایز است از اموال اشخاص حقیقی تقاص کند همچنین می‌تواند از اموال دولتی تقاص نماید؟ به عبارت دیگر آیا او می‌تواند مستقلاً بدون مراجعه به دادگاه و حکم قاضی، حق عینی یا دینی خویش را از اموال دولت تقاص نماید؟ فرضیه ما این است که این تقاص جایز است و ادله تقاص، تقاص از اموال دولتی را نیز شامل می‌گردد. ضرورت پاسخ به این مسأله از اینجا روشن می‌گردد که چه بسا اتفاق می‌افتد دولتمردان و کارمندان حکومت به خطا یا به عمد پاره‌ای از حقوق مالی افراد را نادیده گرفته و بدون مجوز قانونی و شرعی از اعیان اموال افراد و یا از دیون ایشان در بودجه دولتی و بیت‌المال استفاده می‌کنند. همواره این سؤال از زبان مردم شنیده می‌گردد که آیا می‌توانند اموال تلف شده یا خسارت دیده توسط دولت و کارکنان اداری و یا حقوق تضییع شده خود را از اموال محل کار و اداره تقاص کنند؟ و یا اینکه چه بسا افرادی مبالغی به خزانه دولت و حاکمیت پرداخت می‌کنند ولی در زمان‌های بعد متوجه می‌گردند که ملزم به پرداخت نبوده‌اند و در نتیجه در صدد بازگرداندن مبالغ برمی‌آیند. از این جهت بررسی مسأله و پاسخ روشن و مستند آن از اهمیت بسزایی برخوردار است.

۲- تبیین واژه‌های « تقاص » و « دولت » در عنوان مقاله

۲-۱- تعریف لغوی تقاص

در تعریف لغوی « تقاص » باید گفت قصّ قصّاً به معنای پی‌گرفتن اثر چیزی است (ابن فارس، ۱۴۰۴، ۵، ۱؛ ابن منظور، ۱۴۱۴، ۷، ۷۴؛ زبیدی، ۱۴۱۴، ۹، ۳۳۴). این مفهوم در آیه شریفه « قَالَتْ لِأُخْتِهِ

فُصِيه « (القصص، ۱۱) و آیه شریفه «فَارْتَدَا عَلٰی آثَارِهِمَا قَصَصًا» (الکهف، ۶۴) به کار برده شده است (راغب، ۱۴۱۲، ۶۷۱). البته اهل لغت برای قصّ دو معنا گفته‌اند یکی به معنای تتبّع اثر و دیگری به معنای قطع، و قصّ الشعر یعنی قطع کرد (ابن منظور، ۱۴۱۴، ۷، ۳۷). ابن فارس گوید قصاص در جراحات از معنای تتبّع اثر مشتق گردیده است چرا که قصاص کننده اثر جنایت را دنبال می‌کند و مثل آن را بر جانی وارد می‌سازد (ابن فارس، ۱۴۰۴، ۵، ۱۱). به نظر می‌رسد تقاص نیز از همین معنا مشتق گردیده است چرا که در تقاص اموال، فرد حق خود را دنبال کرده و تلافی می‌نماید. جوهری و فیروز آبادی می‌گویند: «تقاص یعنی فردی دیگری را در حساب یا غیر آن تلافی نماید» (جوهری، ۱۴۱۰، ۳، ۱۰۵۲؛ فیروزآبادی، ۱۴۳۳، ۱۰۱۰).

۲-۲- تعریف اصطلاحی تقاص

در تعریف اصطلاحی «تقاص»، فقها آن را به معنای و تعابیری نزدیک به معنای لغوی آن بیان کرده‌اند. به عنوان نمونه تعاریف زیر ارائه شده است:

- اخذ مقابل حق در برابر آن (عاملی، ۱۴۱۱، ۱، ۲۳۵).
- برگرفتن از مال مدیون در مقابل دینی که بر گردن او است (امام خمینی، ۱۴۰۴، ۲۴۹).
- اعتبار مالکیت مال در ذمه یا در خارج به ازاء مال در ذمه (صدر، ۱۴۲۰، ۹، ۲۸۷).
- تصاحب مال دیگری بدون اذن وی در ازای مال خود (مشکینی، بی‌تا، ۱۵۵؛ شاهرودی، ۱۴۲۶، ۲، ۵۶۸).

- برگرفتن بخشی از مال غیر در مقابل استیلا یا بر مال، بدون اینکه آن غیر مهبیای دفع آن به شخص باشد (شیرازی، بی‌تا، ۴، ۲۲۳).

به نظر می‌رسد تعاریف یاد شده تعاریف لفظیه باشند که در جهت تقریب معنا در ذهن ارائه شده‌اند و اگر ایراداتی در جامعیت یا مانعیت هر یک از آنها وجود داشته باشد مشکلی به وجود نمی‌آورد. علاوه اینکه معنای اصطلاحی تقاص کاملاً به معنای لغوی آن نزدیک و بلکه با آن یکی است. چرا که قصّ به معنای پی‌گرفتن اثر چیزی است. در تقاص مصطلح هم فرد در پی حق خویش بر می‌آید و در جهت دستیابی به مالش اقدام می‌کند. مؤید این نظر آن که برخی فقها از این بحث تحت عنوان «التوصل الی الحق» بحث می‌کنند (حلی، ۱۴۰۸، ۴، ۹۹؛ شهید ثانی، ۱۴۱۳، ۱۴، ۶۸؛ سبزواری، ۱۴۲۳، ۲، ۷۲۱). بنابراین همانطور که

تقاص، حقیقت شرعی‌های غیر از حقیقت لغوی آن ندارد، نیز می‌توان گفت که حقیقت فقهیّه یعنی مصطلح فقهی غیر از معنای لغوی آن ندارد.

۲-۳- مراد از واژه « دولت » در پژوهش

مراد ما از واژه « دولت » در این تحقیق صرفاً دولت به معنای قوه اجرائیه نیست. بلکه مراد حاکمیت و کلان دستگاه مدیریت است. بنابراین مراد از « اموال دولتی »، بیت‌المال و به تعبیر دیگر اموال « امام » جامعه است. البته بخشی از بیت‌المال ملک منصب امامت نبوده و بلکه ملک مسلمین می‌باشد؛ مانند اراضی مفتوحه عنوه (شهید ثانی، ۱۴۱۳، ۳، ۷۸؛ نجفی، بی‌تا، ۴۱۴)، البته نه اینکه ملک ایشان به نحو اشاعه و اشتراک باشد؛ بلکه ملک عنوان و جهت است و حاکم، متصدی تصرف در این اموال می‌باشد (منتظری، ۱۴۰۹، ۳، ۲۰۶). البته بنا بر نظری دیگر ملک عنوان و جهت نبوده و ملک احدی نیز نیست و معنای اینکه گفته می‌شود این اراضی برای مسلمین است این است که معدّ برای مصالح عامه مسلمین است (امام خمینی، ۱۴۲۱، ۳، ۶۳ و ۶۸). بحث تقاص از اموال عمومی مسلمین غیر از بحث تقاص از اموال دولت می‌باشد و پژوهش‌های این مقاله ناظر به بحث تقاص از اموال دولت است.

۳- اقوال در مسأله

مسأله تقاص از دولت اسلامی در کلمات فقیهان پیشین بیان نگردیده است. چه بسا این مسأله چندان مورد سؤال مردم نبوده است. اما مسأله‌ای که در فقه سابقه دارد و فقهاء عظام به آن پرداخته‌اند تقاص از اموال ظالم و دولت جائز است. می‌توان با تحلیل و توسعه مبانی استدلالی فقیهان در این مسأله و همچنین با تحلیل اصل ادله تقاص، پاسخ مسأله تقاص افراد از اموال دولت اسلامی را نیز روشن کرد. در کلمات معاصرین از فقهاء چند استفتاء در این زمینه وجود دارد. از این استفتائات دو نظریه در مسأله بدست می‌آید؛ نظریه جواز و نظریه عدم جواز:

از حضرت امام خمینی قدس سرّه استفتاء شده است: سودی که بانک‌های دولتی بابت پس‌انداز می‌پردازند، آیا جائز است بابت مالیات یا بهره‌ای که خود شخص یا بستگانش مجبوراً به دولت یا بانکها پرداخته تقاصاً اخذ کند یا خیر؟ پاسخ فرموده‌اند: سود پول حرام است لکن تقاص بابت طلب شرعی خودش از همان شعبه اشکال ندارد (امام خمینی، ۱۴۲۶، ۶۳۸). روشن است که تقاص از بانک دولتی، تقاص از

اموال دولت محسوب می‌گردد. نظیر همین سؤال و پاسخ از حضرات آیات منتظری (منتظری، بی‌تا، ۱، ۱۲۳) و مکارم (مکارم، ۱۴۲۷، ۱، ۴۱۵) نیز وجود دارد. همچنین حضرت آیه الله بهجت قدس سره در پاسخ به استفتائاتی در خصوص استفاده شخصی از اتومبیل اداره در قبال مزایای پرداخت نشده، بدون اینکه بین ارگان دولتی و شرکت‌های خصوصی تفکیک داده باشند پاسخ فرموده‌اند: اگر مطالبه کرده و نداده‌اند؛ به همان مقدار خود طلبکار یا کسی که از طرف او اجازه دارد می‌تواند وصول کند (بهجت، ۱۴۲۸، ۴، ۳۲۹) و اما نظریه عدم جواز تقاص از اموال دولتی، دیدگاه حضرت آیه الله خامنه‌ای حفظه الله است. ایشان در پاسخ به استفتائی در مورد تقاص از اموال دولتی می‌فرمایند: جایز نیست اموال دولتی را که به عنوان امانت در اختیار و تحت تصرف او هستند به قصد تقاص برای خود بردارد، در نتیجه اگر مال یا حقی از دولت طلب دارد و می‌خواهد آن را بگیرد برای اثبات و مطالبه آن باید از راه‌های قانونی اقدام نماید (خامنه‌ای، ۱۴۲۴، ۴۸۱).

در پاسخ به این مسأله ابتدا ادله ممکنه بر نظریه جواز را بیان می‌کنیم. اگرچه ممکن است تمامیت برخی ادله را نپذیریم، اما به نظر می‌رسد دلالت برخی دلایل کامل است. در مرتبه بعد اشکالات ممکنه در تقاص از اموال دولتی را در جهت تبیین و تثبیت نظریه عدم جواز تقاص بیان خواهیم کرد و از آن‌ها پاسخ خواهیم داد.

۴- دلایل جواز تقاص از اموال دولتی و بررسی آنها

۴-۱- عموم و اطلاق آیات تقاص

آیات مقاصه مهمترین دلیل مشروعیت تقاص می‌باشد و فقیهان مشروعیت تقاص را به این آیات مستند کرده‌اند (فاضل مقداد، ۱۴۲۵، ۲، ۸۳؛ مقدس اردبیلی، بی‌تا، ۴۶۷؛ کاظمی، بی‌تا، ۳، ۱۰۱؛ حائری، ۱۴۱۸، ۱۵، ۱۵۵؛ نراقی، ۱۴۱۵، ۱۷، ۴۴۷؛ نجفی، ۱۴۰۴، ۳۷، ۳۹؛ بحرالعلوم، ۱۴۰۳، ۳، ۲۷۶؛ یزدی، ۱۴۱۴، ۲، ۲۰۸؛ لنکرانی، ۱۴۲۰، ۳۸۹). می‌توان عموم و اطلاق این آیات را دلیل بر مشروعیت تقاص از اموال دولتی نیز دانست، چنانچه فقها در برخی موارد سخن در جزئیات و شرایط تقاص به عموم و اطلاق این آیات تمسک کرده‌اند (صیمری، ۱۴۲۰، ۴، ۲۵۴؛ مقدس اردبیلی، بی‌تا، ۶۸۱؛ کاظمی، بی‌تا، ۲، ۳۲۵؛ نجفی، ۱۴۲۲، القضاء، ۸۵؛ نجفی، ۱۴۰۴، ۴۰، ۳۸۸؛ عراقی، ۱۴۲۱، ۴۳۲). ذیلاً آیات مقاصه را طرح کرده و چگونگی استفاده عموم یا اطلاق از آنها را نسبت به مسأله مورد بحث بیان می‌کنیم.

۱- وَ الْحُرْمَاتُ قِصَاصٌ « (البقره، ۱۹۴)

دلالت این آیه بر جواز تقاص از اموال دولتی به جهت عموم استغراقی « الْحُرْمَات » است؛ یعنی همه حرمت‌های هتک شده قصاص دارد، بنابراین حرمتی که توسط دولت هتک شده و مالی که بدون وجه شرعی و قانونی ضمیمه اموال دولتی گردیده است مشمول حکم قصاص است و تقاص آن مشروعیت دارد.

۲- وَ جَزَاءٌ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةً مِثْلَهَا « (الشوری، ۴۰)

دلالت این آیه بر جواز تقاص از اموال دولتی به جهت اطلاق موضوع آن است؛ یعنی خداوند مطلق سیئه را دارای جزائی همانند آن بر شمرده است؛ بنابراین سیئه دولت را نیز جزائی همانند آن است. البته استدلال به این آیه وقتی تمام است که اطلاق از ناحیه محمول نیز ثابت باشد، یعنی این حکم که جزائی همانند برای هر سیئه‌ای وجود دارد مشروط به مراجعه به حاکم و اذن او نگردیده باشد. به عبارت دیگر ممکن است اشکال گردد مفاد این آیه این است که مطلق سیئه جزائی همانند دارد اما اینکه چه کسی این جزاء را می‌تواند بدهد آیا خود شخص و یا حاکم، از این جهت آیه در مقام بیان نیست و نمی‌توان به اطلاق آن تمسک کرد. این اشکال در استدلال به آیه قبل نیز ممکن است مطرح گردد به این بیان که خداوند فرموده است تمام حرمت‌ها قصاص دارد، حرمت هتک شده توسط دولت هم قصاص دارد، اما چه کسی این تقاص را انجام می‌دهد، آیا حاکم و یا خود شخص؟ و از این جهت آیه در صدد بیان نیست. بنابراین نمی‌توان برای تقاص افراد از دولت، مستقلاً بدون مراجعه به حاکم به این آیات تمسک کرد.

شیخ انصاری (قدس سره) نظیر این اشکال را در تمسک به اطلاق روایت «لَيَّ الْوَاغِدِ بِالْدِينِ يَحِلُّ عِرْضُهُ وَ عُقُوبَتُهُ (عاملی، ۱۴۰۹، ۱۸، ۳۳۴) وارد کرده است و فرموده است مفاد این حدیث این است که عقوبت مماطل جایز است اما اینکه عقاب کننده کیست حدیث در صدد بیان آن نیست (آشتیانی، ۱۴۲۵، ۲، ۸۴۸ و ۸۵۴). میرزای آشتیانی در پاسخ به استاد خویش، شیخ اعظم، فرموده است این بیان بر خلاف فهم اصحاب از روایت است (همان، ۲، ۸۴۸).

باید گفت که این اشکال درصدد پاسخ مسأله دیگری است و آن اینکه آیا اصولاً تقاص ولو از اموال افراد، منوط به مراجعه به حاکم است؟ آیا اگر وصول به حق از طریق مراجعه به حاکم امکان داشته باشد، به عبارت دیگر اگر حاکم موجود و قابل دسترسی باشد و بینه مقبوله هم برای اثبات حق وجود داشته باشد، آیا در این صورت هم ذی حق می‌تواند مستقلاً بدون مراجعه به حاکم، تقاص نماید، یا برای أخذ حق باید به حاکم مراجعه کند؟ و این همان نزاع معروف است که آیا تقاص مشروط به اذن حاکم است یا نه؟

عراقی، ۱۴۲۱، ۴۳۲) قول اکثر بنا بر آنچه در کلام شهید ثانی آمده است (شهید ثانی، ۱۴۱۳، ۱۴، ۷۰ و یا قول مشهور بنا بر آنچه در کلام صیمری آمده است (صیمری، ۱۴۲۰، ۴، ۲۵۴) این است که در این صورت تقاص جایز است و نیاز به اذن حاکم نیست؛ و قلبی از فقهاء مانند محقق در مختصر النافع (حلی، ۱۴۱۸، ۲، ۲۸۴) و به نقل نراقی (نراقی، ۱۴۱۵، ۱۷، ۴۵۲)، جناب فخرالمحققین قائل هستند که در صورت امکان دست یابی به حاکم باید به او مراجعه کرد. این کثرت و شهرت می‌تواند شاهد بر صحت پاسخ میرزای آشتیانی به شیخ انصاری باشد.

البته اگر گفته شود چه بسا مشهور دلیل دیگری غیر از اطلاق داشته‌اند، در پاسخ باید گفت اینچنین نیست و بسیاری از فقهاء اطلاق و عموم آیات و اخبار را، دلیل برای عدم لزوم مراجعه به حاکم دانسته‌اند (صیمری، ۱۴۲۰، ۴، ۲۵۴؛ شهید ثانی، ۱۴۱۳، ۱۴، ۷۰؛ مقدس اردبیلی، ۱۴۰۳، ۹، ۱۲۴؛ کاظمی، بی‌تا، ۲، ۳۲۵؛ حائری، ۱۴۱۸، ۱۵، ۱۵۴؛ نراقی، ۱۴۱۵، ۱۷، ۴۵۳؛ نجفی، ۱۴۲۲، نجفی، ۱۴۰۴، ۴۰، ۳۸۸؛ یزدی، ۱۴۱۴، ۲، ۲۰۹؛ عراقی، ۱۴۲۱، ۴۳۲). نتیجه اینکه اطلاق از ناحیه محمول در آیات ذکر شده ثابت است و استدلال به این آیات جهت اثبات جواز تقاص از اموال دولتی تمام است.

لَمَنْ اَنْتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَاُولٰٓئِكَ مَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيْلٍ (الشوری، ۴۱)

دلالت این آیه بر جواز تقاص از اموال دولتی نیز به جهت اطلاق آن است به این بیان که خودیاری و تقاص بعد از ظلم تجویز شده است چه اینکه ظلم از ناحیه فرد باشد و چه از ناحیه دولت.

۴- فَمَنْ اَعْتَدَىٰ عَلٰیكُمْ فَاَعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اَعْتَدَىٰ عَلٰیكُمْ (البقره، ۱۹۴)

در این آیه نیز اطلاق « مَنْ اَعْتَدَىٰ » هم شامل اشخاص حقیقی می‌گردد و هم شامل شخصیت‌های حقوقی نظیر حاکمیت، مؤسسات، شرکت‌ها و غیره.

ممکن است بر اطلاق در این آیه و آیه قبل و نیز بر اطلاق موضوعی ذکر شده در آیه « وَ جَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِّثْلُهَا » اشکال گردد که تعبیرات « مَنْ اَعْتَدَىٰ » و « ظلم » و « سینه»، منصرف به شخصیت‌های حقیقی و ظلم و سینه از ناحیه ایشان است. در پاسخ اشکال باید گفت: اولاً اینگونه نیست که استعمال این الفاظ در تعدی و ظلم و سینه اشخاص حقیقی بیشتر از استعمال این الفاظ در تعدی و ظلم و سینه اشخاص حقوقی و دولت باشد؛ بنابراین انصراف ادعا شده نمی‌تواند ناشی از لفظ و ظهور این الفاظ در مقید باشد. ثانیاً هیچ گونه علقه و انصراف ذهنی برای این الفاظ به تعدی و ظلم و سینه اشخاص حقیقی وجود ندارد چون حتی در خارج نیز اینگونه نیست که تعدی و ظلم و سینه اشخاص حقیقی بیشتر از اینها از

جانب دولت باشد؛ و عمدتاً این دولت‌ها هستند که تعدی کرده و ظالمانه عمل می‌کنند و اما وجه سوم در ردّ این انصراف این است که تعدی و ظلم و سیئه از ناحیه دولت‌ها، حکومت‌ها و سلاطین اظهر مصادیق این تعابیر است پس چگونه می‌توان ادعای انصراف این تعابیر از این مصادیق را کرد؟!!

اگر گفته شود با دقت نظر در موضوع «من» یعنی موصول جمله «من اعتدی»، ظهور این جمله در اشخاص حقیقی به اثبات می‌رسد؛ بنابراین اشکال باز می‌گردد و بدین بیان مستشکل می‌تواند بر ادعای انصراف مجدداً پافشاری نماید. در پاسخ گفته می‌شود: تعریف موصول به صله آن است و این جمله «اعتدی علیکم» است که پرده از ماهیت «من» برمی‌دارد و به وجوه گذشته روشن گردید ادعای انصراف اعتداء و تعدی، از اعتداء و تعدی دولت و اشخاص حقوقی پذیرفته نیست. اصولاً تعابیر دولت متجاوز و سلطان ظالم از تعابیر گوش آشنای آدمیان گذشته و حال است.

باید توجه داشت که شأن نزول آیه نیز همین برداشت را تأیید می‌کند. چون در شأن نزول آیه، سخن از تعدی مشرکین به پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و مسلمانان و سدّ زیارت بر ایشان در عام حدیبیه است که به موجب این آیه مسلمانان اجازه بر خورد به مثل در سال آینده را در ماه حرام در مقابل ایشان یافتند (فاضل مقداد، ۱۴۲۵، ۱، ۳۴۴؛ قرطبی، ۱۳۶۴، ۲، ۳۵۴). بنابراین در مورد آیه سخن از تجاوز فردی و شخصی نیست بلکه سخن از تجاوز سازمان یافته توسط مشرکین و ائمه کفر بر مسلمانان است. نتیجه اینکه قطعاً مراد از تعبیر «من اعتدی» در آیه خصوص اشخاص حقیقی نیست، بلکه مراد اعم از اشخاص حقیقی و حقوقی است.

۵- «وَ اِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوْا بِمِثْلِ مَا عُوْقِبْتُمْ بِهِ» (النحل، ۱۲۶)

این آیه با جمله «عاقبوا» معاقبه را تجویز نموده است، تقاص نیز معاقبه مالی است بنابراین دلالت آیه بر اصل مشروعیت تقاص چنانچه برخی فقها تمسک کرده‌اند (مقدس اردبیلی، ۱۴۰۳، ۱۲، ۹۹؛ فاضل هندی، ۱۴۱۶، ۱۰، ۱۳۳) ثابت است. اما این آیه نمی‌تواند مستند جواز تقاص از اموال دولتی قرار گیرد. برای این آیه اطلاقی نسبت به موارد تقاص وجود ندارد و آیه از این جهت در مقام بیان نیست. بله اگر عبارت آیه شریفه فقط جمله «عاقبوا بمثل ما عوقبتم به» بود در این صورت تمسک به اطلاقی «عاقبوا» صحیح بود، اما تعلیق بر شرط بدین معنا است که اگر در موردی خواستید معاقبه نمایید معاقبه به مثل نمایید؛ بنابراین موارد جواز معاقبه بیشتر و در بیان دیگری باید روشن گشته باشد. به عبارت دیگر در هر

موردی که در بیان دیگر روشن گشته معاقبه جایز است فَاِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوْقِبْتُمْ بِهِ. بنابراین آیه در صدد بیان موارد جواز معاقبه نیست بلکه در صدد بیان مماثله معاقبه در موارد جواز معاقبه است.

۴-۲- روایات دال بر جواز تقاص از اموال دولتی

۱- مشهوره نبوی صلی الله علیه و آله و سلم

عن المجاشعی عن الرضا عن أبائه عن علی (ع) قال قال رسول الله (ص): «لَى الْوَاجِدِ بِالِدِينِ يَحِلُّ عَرْضُهُ وَعُقُوبَتُهُ؛ مماطله شخص واجد در پرداخت دین؛ عرض و عقوبت او را حلال می‌کند» (عاملی، ۱۴۰۹، ۱۸، ۳۳۴) استدلال به این روایت از جهت اطلاق «الواجد» است بدین معنا که دولت مدیون نیز می‌تواند از مصادیق «الواجد» باشد. ممکن است شنیدن الفاظی بمانند «دین»، «داین» و «مدیون»، ذهن انسان را به سوی اشخاص حقیقی سوق دهد اما باید دانست که این انسباق و انصراف از آن ممارست خارجی اکثری با این مصادیق است و انصراف ناشی از ممارست خارجی نمی‌تواند مانع ظهور اطلاق گردد (مظفر، ۱۳۸۲، ۲۰۰).

۲- صحیحہ داود بن رزین از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام

عن داود بن رزین قال: «قلت لابی الحسن موسی (ع) انی اخلطُ السلطانَ فتكونُ عندی الجاریهُ فیاخذونها و الدابَّهُ الفارِهُهُ فیبعثون فیاخذونها ثم یقع لهم عندی المالُ فلی أن آخذهُ قال خذ مثل ذلك و لا تزد علیه؛ داود بن رزین گوید: به حضرت ابی الحسن موسی بن جعفر علیه السلام عرض کردم من با سلطان آمد و شد دارم و برای من جاریه‌ای است پس ایشان آن را از من می‌ستانند و یا اسبی چابک دارم پس افرادی از حکومت به دنبال آن آمده و آن را از من می‌ستانند. آنگاه مالی از ایشان در اختیار من قرار می‌گیرد. آیا اجازه دارم آن مال را بگیرم؟ امام فرمود: به مثل مال خودت بگیر و بر آن میفزای» (عاملی، ۱۴۰۹، ۱۷، ۲۷۲).

روایت دیگری به همین مضمون از داود بن زربی وجود دارد. قال: «قلت لابی الحسن (ع) انی اعاملُ قوماً فرُبما أرسلوا الیّ فأخذوا مِنی الجاریه و الدابَّه فذهبوا بها مِنی ثم یدورُ لهم المالُ عندی فأخذ منه بقدر ما أخذوا مِنی فقال خذ منهم بقدر ما أخذوا مِنک و لا تزد علیه؛ داود بن زربی گوید: به حضرت ابی الحسن موسی بن جعفر علیه السلام عرض کردم من با قومی معامله دارم چه بسا ایشان به دنبال من فرستاده، پس کنیز و یا اسب من می‌ستانند و با خود می‌برند. بعد از مدتی اموال ایشان در اختیار من قرار می‌گیرد. آیا

می‌توانم از اموال ایشان به اندازه‌ای که از من ستاندند برگیرم؟ پس امام فرمود: به اندازه‌ای که ایشان از تو ستاندند برگیر و بر آن می‌فزا « (صدوق، ۱۴۱۳، ۳، ۱۸۷). با توجه به مشابهت کلمات این دو روایت و اینکه هر دو از حضرت موسی بن جعفر (علیه‌السلام) نقل می‌گردد احتمال وحدت این دو روایت بعید نیست. به نظر می‌رسد تفاوت اسم راوی در دو روایت (رزین و زربی)، نتیجه اشتباه در نسخه‌برداری بوده باشد.

در هر صورت جمله « ارسلو الیّ » در روایت دوم بدین معنا است که کسانی را به سوی من فرستادند و ایشان جاریه و دانه را ستاندند، در نتیجه ستاندگان باید افرادی غیر از قوم و در واقع مأمورین ایشان باشند. این قرینه تصویر اینکه مراد از قوم، حکومت و استانداران، و مراد از فرستادگان، عمال ایشان باشد را نزدیک می‌سازد. به این بیان می‌توان مراد از کلمه « قوماً » در روایت داود بن زربی را، همان کلمه «سلطان» در روایت داود بن رزین دانست. وجه استدلال به این روایت این است که حضرت امام موسی بن جعفر علیه‌السلام امر به تقاص از اموال سلطنت کرده‌اند و اگرچه سلطنت جائره غیر از دولت اسلامی است اما از جهت استیفای حق تضییع شده و مورد انکار که این روایت ناظر به آن است فرقی نمی‌کند. این تصرف عدوانی و غاصبانه است که موضوع تقاص را شکل می‌دهد و این در هر دو وجود دارد. در واقع ملکیت دولت مشروع نسبت به اموال و نفی این ملکیت در مورد دولت جائر تفاوتی در مشروعیت تقاص ایجاد نمی‌کند چنانچه در مورد تقاص از اشخاص حقیقی نیز ملکیت ایشان نسبت به اموال در اختیار مانع از تقاص نمی‌شد. از طرف دیگر ملکیت دولت مشروع نسبت به اموال از جهت صرف آنها در مصالح مسلمین است چنانچه اموال در اختیار سلطان جائر نیز باید در مصالح مسلمین صرف گردد.

بنابراین با توجه به جهت مصرف نیز، ملکیت یا عدم ملکیت متولی آن نسبت به اموال، تفاوتی را در مشروعیت تقاص ایجاد نمی‌کند در واقع این بیت‌المال مسلمین است که در اختیار دولت مشروع و یا سلطنت جائره است و تقاص از هر یکی، از اموالی که باید در مصالح مسلمین صرف گردد می‌کاهد بنابراین مشروعیت تقاص از هر یکی مستلزم مشروعیت آن از دیگری است. البته اینکه این روایت مربوط به تقاص از اموال سلطنت باشد یکی از احتمالات در معنای روایت است. اما دو احتمال دیگر نیز وجود دارد که باید از آن دو پاسخ داده شود. اول اینکه این روایت مربوط به تقاص از اموال شخصی سلطان باشد؛ دوم اینکه مربوط به تقاص از اموال شخصی عاملین سلطان باشد.

۳- احتمال تطبیق روایت بر تقاص از اموال شخصی سلطان

اشکال مهمی که بر استدلال به این روایت در جهت اثبات جواز تقاص از اموال دولت بیان می‌گردد این است که چه بسا در این روایت، تقاص نسبت به اموال شخصی سلطان تجویز گردیده باشد و نه اموال سلطنت! روشن است که تقاص از اموال شخصی سلطان غیر از تقاص از اموال سلطنت و دولت است و جواز یکی مستلزم جواز دیگری نیست. باید دانست که فقیهان در بررسی این روایت به هر دو گونه نظر داده‌اند.

از عبارت شیخ انصاری در پاسخ به ادعایی از جانب مرحوم کاشف الغطا و البته با تبیینی که شارحین مکاسب بر عبارت ایشان دارند بدست می‌آید که ایشان بر این باور است که مراد روایت، تجویز تقاص از اموال شخصی سلطان است. مرحوم کاشف الغطا می‌فرماید: «انّ ما فی یدیه من المظالم تالفاً لا یلحقه حکمُ الدیون فی التقدیم علی الوصایا و الموارث لعدَمِ انصرافِ الدین الیه و ...» (نجفی، ۱۴۲۰، ۱۰۱). شیخ انصاری در پاسخ به ایشان می‌فرماید: «و فیہ منعُ الانصرافِ مع أنّه لا اشکال فی جریان احکام الدین علیہ فی حال حیاته من جواز المقاصه من مالہ کما هو المنصوص» (شیخ انصاری، ۱۴۱۵، ۲، ۱۹۹) مقصود ما از نقل این عبارات، جمله اخیر است. شارحین مکاسب در بیان این نص، روایت داود بن رزین را گفته‌اند (شیرازی، بی‌تا، ۴، ۲۴۵؛ تبریزی، ۱۴۱۳، ۲۶۲؛ تبریزی، ۱۴۱۶، ۱، ۳۴۴). بنابراین از استناد شیخ انصاری به این روایت در مقام اثبات عدم انصراف دین از متلفات سلطان ظالم و اینکه باید از اصل ترکه خارج گردند بدست می‌آید که ایشان این روایت را مربوط به تقاص از اموال شخصی سلطان می‌دانسته‌اند.

در مقابل این برداشت از روایت، شیخ سند بحرانی این روایت را مربوط به تقاص از دولت می‌داند. ایشان امر به تقاص، مقرون به عدم زیادی را تشریح حرمت برای خزانه مالی دولت معرفی می‌کند و می‌گوید این روایت علقه‌ای به باب «جوائز السلطان و عطایاه» که صاحب وسائل این روایت را در آن گنجانده است ندارد (بحرانی، بی‌تا، ۱۱۳).

به عقیده ما کلمه «لهم» در سؤال سائل می‌تواند شاهد بر صحت نظر شیخ سند باشد. بیان مطلب اینکه اگر اموالی که در نزد تقاص کننده قرار گرفته است از اموال شخصی سلطان می‌بود صحیح این بود که سائل بجای «لهم» از کلمه «له» استفاده نماید. بنابراین کاربرد ضمیر جمع بجای ضمیر مفرد و نیز توجه به ظاهر روایت مبنی بر اینکه مأمورینی از جانب سلطان جاریه و دابه را غصب نموده‌اند، نمایان می‌کند که مال قرار گرفته در اختیار تقاص کننده، متعلق به سلطنت و حاکمیت بوده است. در واقع مرجع

ضمیر « هم » در عبارت « یقع لهم عندی المال » مجموعه سلطنت و دستگاه حکومت است. نتیجه اینکه مال مقاصه متعلق به سلطنت بوده است.

۴- احتمال تطبیق روایت بر تقاص از اموال شخصی عاملین سلطان

و اما احتمال اینکه مرجع ضمیر « هم » عاملین سلطان و فرستادگان وی باشد، در نتیجه مدلول روایت، تجویز تقاص از اموال شخصی ایشان باشد و نه تجویز تقاص از اموال سلطنت و حکومت، این احتمال نیز مردود و بر خلاف ظاهر روایت است. بیان مطلب اینکه در روایت از فرستادگان به اسم یاد نگردیده است و تنها به ضمیر در کلام سائل آمده‌اند؛ این نشانگر این است که سؤال سائل درباره تقاص از اموال ایشان نبوده است و الا شایسته بود سائل با صراحت بیشتری مقصود خود را بیان می‌کرد. درست در نقطه مقابل فرستادگان می‌بینیم که سائل از فرستادگان به اسم « قوم » و « سلطان » در اول کلام یاد کرده است، پس ظاهر این است که سؤال سائل در مورد تقاص از اموال ایشان بوده است و ضمیر به ایشان برمی‌گردد، البته با توضیحی که در مورد باز گشت ضمیر « هم » به سلطنت و نه شخص سلطان بیان گردید.

وجه دوم در ردّ احتمال این است که بر خلاف فهم اصحاب از روایت است. همانطور که بیان گردید فقیهانی که این روایت را بررسی کرده و در مورد آن سخن گفته‌اند، یا آن را به تقاص از اموال شخصی سلطان تفسیر کرده‌اند و یا به تقاص از اموال سلطنت و دستگاه حکومت، اما اینکه مربوط به تقاص از اموال شخصی عمال فرستاده شده سلطان باشد قائلی به این معنا وجود ندارد. بنابراین قول به تقاص از اموال شخصی عمال فرستاده شده، بر خلاف اجماع مرکب در مورد روایت خواهد بود.

۵- اشکال فتنه و هرج و مرج مالی در تقاص از اموال دولتی

اشکالی که ذهن پژوهشگران در تقاص را مشغول می‌کند این است که چه بسا تقاص موجب اثاره فتنه باشد. برخی نویسندگان می‌گویند: « نباید با وسعت قائل شدن به حکم تقاص اجازه داد افراد قانون را در دست گرفته و بدون مراجعه به محاکم به احقاق حق اقدام کنند » (میر محمد صادقی، ۱۳۷۹، ۱۶۵). حتی برخی فقها بر همین مبنا، اذن حاکم را در تقاص شرط دانسته و می‌گویند: « فتح باب مقاصه برای عوام مردم بدون اذن حاکم مثار فساد و عناد بین مردم و باعث از بین رفتن صلح و دوستی بین بندگان خدا خواهد شد و غرض شارع در احکام از بین خواهد رفت » (لاری، ۱۴۱۸، ۱، ۲۹۲).

این نگرانی برای فقیه و حقوقدان در مورد تقاص از اموال دولتی بیشتر می‌نماید چرا که اگر قرار باشد هر فردی با ادعایی از جانب خودش به تقاص از اموال دولتی بپردازد موجبات هرج و مرج مالی را در اموال حاکمیت و بودجه دولتی فراهم خواهد آورد. چه بسا این وجه، محملی برای پاسخ آیه الله خامنه‌ای حفظه الله به استفتاء پیش گفته باشد؛ بدین معنا که ایشان تقاص از اموال دولتی را همواره ملازم با فتنه و هرج و مرج مالی می‌دانسته‌اند؛ به همین جهت پی‌گیری حق از طریق مراجع قانونی را لازم شمرده‌اند.

۵-۱- پاسخ اشکال

آنچه که از فتاوی کثیری از فقیهان به دست می‌آید این است که به شرطی می‌توان تقاص کرد که موجب اثاره فتنه‌ای نگردد؛ برخی در تبیین فتنه به مورد تلف نفس یا تلف مال اشاره کرده‌اند (فاضل مقداد، ۱۴۰۴، ۴، ۲۶۹). برخی هم در تبیین فتنه علاوه بر دو مورد بالا، مورد هتک آبرو را هم آورده‌اند (فقعی، ۱۴۱۸، ۲۸۲). برخی هم در تبیین فتنه گفته‌اند آنچه که مستلزم القاء عداوت بین قبائل گردد نه آنچه که مربوط به یک نفر باشد یعنی اگر تقاص موجب فتنه‌ای گردد که دامنگیر بیشتر از یک نفر گردد در این صورت تقاص جایز نیست (آشتیانی، ۱۴۲۵، ۲، ۸۴۵). برخی هم بدون استفاده از کلمه فتنه، مستقیماً به سراغ هتک آبرو رفته‌اند و گفته‌اند که اگر تقاص منجر به هتک آبرو یا سوء عاقبت گردد در این صورت اقرب این است که تقاص حرام باشد (شهید اول، بی تا، ۲، ۱۸۹؛ احسائی، ۱۴۱۰، ۱۶۵).

در تعلیل مطلب هم گفته‌اند که مفسده فتنه بیشتر از خسارت از دست دادن مال است (نجفی، ۱۴۲۲، القضاء، ۸۴) و شخص برای دستیابی به حق خودش می‌تواند از طریق مراجعه به محاکم اقدام نماید. تعلیل دیگر این است که قضاء برای رفع خصومات و موجبات فتنه است و اگر بنا باشد در این صورت هم تقاص جایز باشد مستلزم تعطیل قضاء خواهد بود (آشتیانی، ۱۴۲۵، ۲، ۸۴۳؛ موسوی اردبیلی، ۱۴۲۳، ۲، ۴۹۲).

بنابراین در پاسخ اشکال باید گفت که تقاص محدود به شرائطی است. اگر با شرائط آن اجرا گردد مفاسد پیش گفته پدید نمی‌آید. در عین حال یکی از شرائط تقاص این است که منجر به فتنه نگردد. همانگونه که تلف نفس و هتک آبرو و خسارت کثیر مالی از مصادیق فتنه شمرده شده است می‌توان گفت هرج و مرج مالی در اموال حاکمیت و بودجه دولتی نیز از مصادیق فتنه است و بلکه اگر تقاص از اموال دولتی منجر به اخلال در نظم عمومی جامعه گردد این از اظهر مصادیق فتنه است. بنابراین اصل تقاص و

نیز تقاص از اموال دولتی مشروط به این است که منجر به فتنه‌ای نگردد و اینکه در مواردی این مفاسد وجود دارد، در آن موارد و مصادیق تقاص جایز نیست و این ابدأ ارتباطی به مشروعیت تقاص ندارد و نمی‌توان مشروعیت تقاص و نیز تقاص از اموال دولتی را محکوم به بطلان کرد؛ و اینگونه نیست که تقاص از اموال دولتی همواره ملازم با فتنه و فساد باشد، بلکه بسیاری موارد تقاص از اموال دولتی این تالی فاسد را ندارد.

یکی دیگر از شرایط تقاص، علم تقاص کننده به استحقاق حق بر ذمه تقاص شونده است (شهید اول، بی‌تا، ۲، ۱۸۹؛ فاضل مقداد، ۱۴۰۳، ۴۹۴؛ فقعی، ۱۴۱۸، ۲۸۲؛ احسائی، ۱۴۱۰، ۱۶۵؛ امام خمینی، بی‌تا، ۲، ۴۳۸). این شرط در مورد تقاص از اموال دولتی بدین معنا است که تقاص کننده بدانند دولت به او بدهکار است و اگر این بدهی از بابت تلف و خسارتی است که به او وارد گردیده، بدانند که دولت ضامن آن است. اما اینکه دولت در چه مواقعی ضامن خسارت است و در چه مواقعی خیر؟ خود بحث مفصلی است و جایگاه دیگری دارد. حداقل مشخص است برخی خسارات که از ناحیه مأمورین دولتی بر شخصی وارد می‌آید موجب اشتغال ذمه دولت نمی‌گردد و بلکه ضامن آن بر عهده خود مأمورین است. بنابراین جواز تقاص از اموال دولتی بدین معنا نیست که بتوان هر تلف و خسارتی را از ناحیه اموال دولتی جبران کرد و بدین وسیله موجبات هرج و مرج مالی را در روابط افراد با دولت باعث شد. به نظر می‌رسد فرمایش آیه الله موسوی گلپایگانی به همین مطلب اشاره دارد؛ می‌فرمایند: «و اما الآخذ من بیت المال فی مقابل تصرفات عمال السلطان فلا يجوز حتی و لو كانت تصرفاتهم بعنوان السلطنة و الحکومه فیکون نظیر ما اذا غصب المتولی لموقوفه مالاً و صرفه فی شؤونها فانه یضمن فی ماله الشخصی و لا یؤخذ من اموال الموقوفه؛ اخذ از بیت المال در جهت جبران تصرفات سلطان جایز نیست حتی اگر تصرفات ایشان تحت لوای عنوان سلطنت و حکومت باشد. این مسأله نظیر آنجاست که متولی موقوفه، مالی را غصب کرده و در شؤون وقف صرف نماید. در این صورت ضامن غصب در مال شخصی اوست و جایز نیست که از اموال موقوفه چیزی گرفته شود» (گلپایگانی، ۱۴۱۳، ۲، ۱۰۳). امتناع یا مباطله مدیون در پرداخت دین نیز شرط دیگری برای تقاص است (شهید اول، ۱۴۱۷، ۲، ۸۵؛ فاضل مقداد، ۱۴۲۵، ۲، ۸۴؛ حائری، ۱۴۱۸، ۱۵، ۱۵۵؛ نجفی، ۱۴۰۴، ۴۰، ۳۸۸؛ امام خمینی، بی‌تا، ۲، ۴۳۶). شرایط دیگری نیز در کتب فقهی بیان گردیده است.

نتیجه اینکه تقاص از اموال دولت همه شرایط تقاص از اموال فردی را دارد و بلکه احراز آن شرایط مشکل‌تر است اما اگر با شرایط و ضوابط آن اجرا گردد فتنه یا هر مفسده دیگری پدید نخواهد آمد. در هر

صورت اگر پیامد هرج و مرج مالی در اثر تقاص از اموال دولتی در نظر مستشکل پرننگ بنماید و بتوان اثبات نمود که تقاص از اموال دولتی در جامعه و نظام کنونی نوعاً منجر به اخلال در نظم عمومی خواهد شد و در واقع قائل به تلازم بین تقاص از اموال دولتی و اخلال در نظم عمومی گردیم، در این صورت باید حکم به عدم جواز تقاص از اموال دولتی کرد اما این حکم نه از جهت حکم اولی تقاص از اموال دولتی، بلکه از جهت عدم تحقق شرط تقاص در شرائط فعلی و نظام کنونی جامعه است. سؤالی در اینجا باقی می ماند و آن اینکه مرجع تشخیص اینکه تقاص از اموال دولتی سبب فتنه و هرج و مرج مالی در اموال دولتی خواهد شد یا نه کیست؟ آیا خود فرد یا اینکه اگر نگاه فراگیر حکومت مد نظر قرار گیرد چه بسا گفته شود که تعداد فراوانی مال اندک که از خزانه خارج می گردد سبب بروز فتنه و اختلال در تنظیم امور بیت المال می گردد؟ در پاسخ باید گفت آنچه از ظاهر نصوص و فتاوا به دست می آید این است که تشخیص خود فرد ملاک و معیار است. در واقع آیات و روایات با مخاطب قراردادن مکلف او را مرجع تشخیص ضوابط و شرائطی که مقرر می دارند می دانند و سخنی از تشخیص غیر همچون قاضی یا مسؤول دولتی و یا ... به میان نمی آورند. به عنوان مثال در آیات شریفه « فَمَنْ اعْتَدَىٰ عَلَیْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَیْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَىٰ عَلَیْكُمْ » و « لَمَنْ اَنْتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَاولئک ما علیهم من سبیل » این مطلب روشن است. در صحیحه ابن رزین که راوی خود را مدعی از اموال دولتی می داند امام علیه السلام هیچ گونه تخطئه ای نسبت به او که چه بسا تشخیص تو اشتباه باشد و یا چه بسا فتنه و مفسده ای در تقاص باشد که تو به آن توجه نداری و ... نمی کنند بلکه امام علیه السلام با تکیه بر تشخیص او تقاص او از اموال دولت و حاکمیت را تجویز می کنند. در فتاوا نیز که برخی در ذیل عنوان اقوال در مسأله گذشت و برخی نیز موخراً می آید سخنی از معیار و ملاک بودن تشخیص غیر از فرد تقاص کننده به میان نیامده است. اصولاً تقاص اموال امری پوشیده و نامحسوس است و اگر بنا باشد در تقاص مالی از اموال دولتی در اینکه آیا تقاص موجب بی نظمی در بودجه ها و اموال حاکمیت می گردد یا نه؟ به ارگان های دولتی یا قضات یا مسؤولین خاصی از دولت مراجعه کنیم و تشخیص آنها ملاک و معیار باشد این خود خروج از محتوای تقاص است. در واقع تقاص مشروط به اذن حاکم و حکم او نیست و این چیزی است که مشهور فقیهان عقیده دارند. با تمام این احوال اگر مسؤولین ذیربط بودجه و اموال دولتی و حساب و کتاب آن در بررسی های خود متوجه گردند که برخی اموال دولتی مورد تقاص قرار می گیرند اما این مقدار از خروج اموال، اختلال خاصی در تنظیم دخل و خرج بیت المال به وجود نمی آورد و قابل اغماض است در این صورت افراد همچنان می توانند به تشخیص

خود در اثاره فتنه و مفسده در اثر تقاص عمل کنند اما اگر مسوولین مذکور در بررسی‌های خود ایجاد اختلال در انتظام امور بیت المال و بودجه مملکتی را در اثر تقاص افراد یافتند در این صورت می‌توانند با تنظیم لایحه و ارائه آن در مجلس و تصویب، تقاص از اموال دولتی را ممنوع اعلام کنند. و یا در محدوده اختیارات خود آیین نامه‌ای در منع از تقاص اموال دولت تنظیم کنند. در این صورت حاکمیت به این تشخیص رسیده است که تقاص از اموال دولتی موجب اختلال و بی‌نظمی است و آن را طی موادی از قانون یا آیین نامه ممنوع اعلام کرده است و چه بسا به تناسب مجازاتی نیز برای تخطی از آن مقرر شده باشد. اما مادامی که چنین منع قانونی وجود ندارد این تشخیص خود افراد تقاص‌کننده است که ملاک و معیار است. سؤال مهم دیگری که وجود دارد این است که با توجه به بودجه‌بندی‌های مشخصی که برای بخش‌های متفاوت دولتی وجود دارد اگر در بخشی از حکومت اجحافی نسبت به فرد صورت گیرد آیا او می‌تواند از بخش دیگر تقاص مالی نماید یا خیر؟ پاسخ این سؤال وابسته به این است که آیا حاکمیت با تمام بخش‌ها و ارگان‌های متفاوتی که دارد یک شخص حقوقی واحد به شمار می‌آید یا خیر؟ اگر شخص حقوقی واحد باشد همه اموال در هر بخشی که باشد به حاکمیت تعلق دارد و تقاص از هر بخشی اگر مانعی نباشد و همه شرائط تقاص فراهم باشد بلا اشکال خواهد بود. اما اگر ارگان‌های متعدد دولتی هر کدام شخصیت حقوقی مستقلی داشته باشند در این صورت تقاص از هر ارگانی منوط به این است که خود آن ارگان در حق شخص اجحاف کرده باشد و از ادای حق فرد امتناع نماید. آنچه از استفتائات فقها که در مورد تقاص اموال دولتی وجود دارد بدست می‌آید این است که تقاص از هر بخشی در قبال اجحاف حق توسط بخش دیگر جایز نیست. حضرت امام خمینی قدس سره در مورد تقاص از بانک می‌فرماید باید از همان شعبه باشد. حضرت آیه‌الله منتظری قدس سره می‌فرماید باید از همان بانک باشد. از حضرت امام سؤال شده است: سودی که بانک‌های دولتی بابت پس‌انداز می‌پردازند، آیا جائز است بابت مالیات یا بهره‌ای که خود شخص یا بستگانش مجبوراً به دولت یا بانک‌ها پرداخته تقاصاً اخذ کند یا خیر؟ پاسخ فرموده‌اند: سود پول حرام است لکن تقاص بابت طلب شرعی خودش از همان شعبه اشکال ندارد (امام خمینی، ۱۴۲۶، ۶۳۸). از محضر آیه‌الله منتظری سؤال شده است: اگر اجباراً بهره بانکی بگیرند، آیا انسان می‌تواند به مقدار همان مبلغ از همان بانک بهره بگیرد؟ پاسخ: اگر بهره بانکی را اجباراً از شما گرفته باشند شما می‌توانید به قدر آن مبلغ از همان بانک بهره گرفته و به جای آن حساب کنید (منتظری، بی‌تا، ۱، ۱۲۳). با این حال استفتاء دیگری از ایشان وجود دارد که در آن نظریه مقابل تقویت شده است: یک بانک دولتی از کسی بهره

گرفته و بانک دیگری که آن هم دولتی است به حساب پس انداز همان شخص بهره داده، بهره داده را در مقابل بهره گرفته می‌شود تقاص حساب کرد یا نه؟ پاسخ: جواز آن بعید نیست (همان). با تمام این سخنان اگر مسأله مورد شک و تردید باشد و نتوان از ادله و حتی از اطلاق آنها به نتیجه‌ای رسید در این صورت به دلیل اصل عدم جواز تصرف در ملک غیر، جواز تقاص محدود به اموالی می‌گردد که علم به ملکیت آن برای جاحد حق داریم و این یعنی اینکه از همان ارگان و همان بخش که حق مزبور را ضایع کرده و انکار می‌کند و از پرداخت آن ابا دارد تقاص گردد.

۶- نتیجه گیری

در پاسخ به مسأله تقاص از اموال دولتی، بررسی ادله مشروعیت تقاص و آیات و روایاتی که مستند تقاص قرار گرفته‌اند روشن می‌کند که اولاً عموم و اطلاق آیات و برخی اخبار باب نسبت به این مورد نیز ثابت است. دوم اینکه روایت صحیح ابن رزین که در خصوص تقاص از اموال سلطنت و حاکمیت صادر گردیده قابل تطبیق بر تقاص از اموال حاکمیت اسلامی است. بنابراین با وجود دو دیدگاه در مسأله به نظر می‌رسد دیدگاه امام خمینی قدس سره و برخی فقیهان دیگر که تقاص از اموال دولتی را جایز می‌دانند بر دیدگاه مخالف ترجیح دارد. البته در پاسخ به اشکال فتنه و هرج و مرج مالی که ممکن است مستند دیدگاه مخالف قرار گیرد روشن گشت که تقاص از اموال دولتی نیز تمام شرایط تقاص از اموال شخصی را دارد، عدم ایجاد فتنه خود از شرایط تقاص است. اگر در مواردی از تقاص اموال دولتی این مفسده وجود دارد در آن موارد و مصادیق تقاص جایز نیست، ولی این ابدأ ارتباطی به مشروعیت تقاص و نیز مشروعیت تقاص از اموال دولتی ندارد و اینگونه نیست که تقاص از اموال دولتی همیشه و در همه مصادیق ملازم با فتنه و فساد باشد بلکه بسیاری موارد تقاص از اموال دولتی این تالی فاسد را ندارد. بنابراین این اشکال تنها ضابطه‌ای برای تقاص ایجاد می‌کند نه اینکه مانعی از مشروعیت باشد.

فهرست منابع

۱. قرآن کریم
۲. آشتیانی، میرزا محمد حسن بن جعفر، (۱۴۲۵)، کتاب القضاء، تصحیح علی اکبر زمانی نژاد، انتشارات زهیر کنگره علامه آشتیانی، قم.
۳. ابن فارس، ابوالحسین احمد، (۱۴۰۴)، معجم مقاییس اللغة، تصحیح عبد السلام محمد هارون، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، قم.

۴. ابن منظور، محمد بن مکرم، (۱۴۱۴)، لسان‌العرب، تصحیح احمد فارس صاحب الجوائب، دار الفكر للطباعة و النشر و التوزیع دار صادر، بیروت، چاپ سوم.
۵. احسائی، ابن ابی جمهور محمد بن علی، (۱۴۱۰)، الاقطاب الفقهیه علی مذهب الامامیه، درر الالئی العمادیه فی الاحادیث الفقهیه، تصحیح محمد حسون، انتشارات کتابخانه آیة الله مرعشی نجفی، قم.
۶. امام خمینی، سید روح‌الله، (۱۴۲۱)، کتاب البیع، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی قدس سره، تهران.
۷. امام خمینی، سید روح‌الله، (۱۴۲۶)، توضیح المسائل، تصحیح مسلم قلی‌پور گیلانی، بی‌نا، بی‌جا.
۸. امام خمینی، سیدروح الله، (۱۴۰۴)، زبده الاحکام، سازمان تبلیغات اسلامی، تهران.
۹. امام خمینی، سیدروح الله، (بی‌تا)، تحریر الوسیله، مؤسسه مطبوعات دارالعلم، قم.
۱۰. بحرالعلوم، محمد بن محمد تقی، (۱۴۰۳)، بلغه الفقیه، منشورات مکتبه الصادق، تهران، چاپ چهارم.
۱۱. بحرانی، محمدسند، (بی‌تا)، ملکیه الدوله، تقریر سید جعفر حکیم و احمد ماحوزی، بی‌نا، بی‌جا.
۱۲. بهجت، محمدتقی، (۱۴۲۸)، استفتائات، دفتر حضرت آیة الله، قم.
۱۳. تبریزی، جواد بن علی، (۱۴۱۶)، ارشاد الطالب الی التعلیق علی المکاسب، مؤسسه اسماعیلیان، قم، چاپ سوم.
۱۴. تبریزی، راضی بن محمد حسین، (۱۴۱۳)، تحلیل الکلام فی فقه الاسلام، امیر قلم، تهران.
۱۵. جوهری، اسماعیل بن حماد، (۱۴۱۰)، الصحاح تاج اللغه و صحاح العربیه، تصحیح احمد عبد الغفور عطار، دار العلم للملایین، بیروت.
۱۶. حائری، سید علی بن محمد طباطبایی، (۱۴۱۸)، ریاض المسائل فی تحقیق الاحکام بالدلائل، تصحیح محمد بهره‌مند و محسن قدیری و کریم انصاری و علی مروارید، مؤسسه آل‌البتیت علیهم السلام، قم.
۱۷. حلی، نجم‌الدین جعفر بن حسن، (۱۴۰۸)، شرائع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام، تصحیح عبد‌الحسین محمد علی بقال، مؤسسه اسماعیلیان، قم، چاپ دوم.
۱۸. حلی، نجم‌الدین جعفر بن حسن، (۱۴۱۸)، المختصر النافع فی فقه الامامیه، مؤسسه المطبوعات الدینیة، قم، چاپ ششم.
۱۹. خامنه‌ای، سید علی بن جواد حسینی، (۱۴۲۴)، اجوبه الاستفتاءات فارسی، دفتر معظم له در قم، قم.
۲۰. راغب، حسین بن محمد، (۱۴۱۲)، مفردات الفاظ القرآن، تصحیح صفوان عدنان داودی، دار العلم، دار الشامیه، لبنان، سوریه.
۲۱. روحانی، سید صادق حسینی، (۱۴۱۲)، فقه الصادق علیه السلام، دارالکتاب، مدرسه امام صادق علیه السلام، قم.
۲۲. زبیدی، سید مرتضی حسینی حنفی، (۱۴۱۴)، تاج العروس من جواهر القاموس، تصحیح علی شیری، دار الفكر للطباعة و النشر و التوزیع، بیروت.
۲۳. سبزواری، سید عبد‌الاعلی، (۱۴۱۳)، مهذب الاحکام فی بیان الحلال والحرام، مؤسسه المنار دفتر حضرت آیة الله، قم، چاپ چهارم.
۲۴. سبزواری، محمدباقر بن محمد مؤمن، (۱۴۲۳)، کفایه الاحکام، دفتر انتشارات جامعه مدرسین، قم.
۲۵. شاهرودی، سید محمود هاشمی و جمعی از پژوهشگران، (۱۴۱۷)، معجم فقه الجواهر، الغدیر للطباعة و النشر و التوزیع، بیروت.

۲۶. شاهرودی، سید محمود هاشمی و جمعی از پژوهشگران، (۱۴۲۶)، فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت علیهم السلام، مؤسسه دائره المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت علیهم السلام، قم.
۲۷. شهید اول، محمد بن مکی عاملی، (۱۴۱۷)، الدروس الشرعیة فی فقه الامامیه، دفتر انتشارات جامعه مدرسین، قم. چاپ دوم.
۲۸. شهید اول، محمد بن مکی عاملی، (بی تا)، القواعد و الفوائد، تصحیح سید عبدالهادی حکیم، کتابفروشی مفید، قم.
۲۹. شهید ثانی، زین الدین بن علی عاملی، (۱۴۱۰)، الروضه البهیة فی شرح اللمعه دمشقیه، تحشی سید محمد کلانتر، کتابفروشی داوری، قم.
۳۰. شهید ثانی، زین الدین بن علی عاملی، (۱۴۱۳)، مسالک الافهام الی تنقیح شرائع الاسلام، مؤسسه المعارف الاسلامیه، قم.
۳۱. شیخ انصاری، مرتضی بن محمد امین، (۱۴۱۵)، کتاب المکاسب المحرمه و البیع و الخیارات، کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری، قم.
۳۲. شیرازی، سید محمد حسینی، (بی تا)، ایصال الطالب الی المکاسب، منشورات علمی، تهران.
۳۳. صدر، سید محمد، (۱۴۲۰)، ماوراء الفقه، تصحیح جعفر هادی دجیلی، دارالاضواء للطباعة والنشر والتوزیع، بیروت.
۳۴. صدوق، شیخ محمد، (۱۴۱۳)، من لا یحضره الفقیه، دفتر انتشارات جامعه مدرسین، قم، چاپ سوم.
۳۵. صیمری، مفلح بن حسن (حسین)، (۱۴۲۰)، غایه المرام فی شرح شرائع الاسلام، تصحیح جعفر کوثرانی عاملی، دار الهادی، بیروت.
۳۶. عاملی، شیخ حر، (۱۴۰۹)، وسائل الشیعه، مؤسسه آل البيت، قم.
۳۷. عاملی، محمد بن علی موسوی، (۱۴۱۱)، نهایه المرام فی شرح مختصر شرایع الاسلام، دفتر انتشارات جامعه مدرسین، قم.
۳۸. عراقی، آقا ضیاءالدین علی کزازی، (۱۴۲۱)، کتاب القضاء، تقریر میرزا ابوالفضل نجم آبادی، انتشارات مؤسسه معارف اسلامی امام رضا علیه السلام، قم.
۳۹. فاضل هندی، محمد بن حسن، (۱۴۱۶)، کشف اللثام و الابهام عن قواعد الاحکام، دفتر انتشارات جامعه مدرسین، قم.
۴۰. فاضل، مقداد بن عبدالله سیوری، (۱۴۲۵)، کنز العرفان فی فقه القرآن، انتشارات مرتضوی، قم.
۴۱. فاضل، مقداد بن عبدالله سیوری، (۱۴۰۳)، نضد القواعد الفقهیه علی مذهب الامامیه، تصحیح سید عبداللطیف کوه کمری، انتشارات کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، قم.
۴۲. فاضل، مقداد بن عبدالله سیوری، (۱۴۰۴)، التنقیح الرائع لمختصر الشرائع، تصحیح سید عبداللطیف حسینی کوه کمری، انتشارات کتابخانه آیه الله مرعشی، قم.
۴۳. فقعی، علی بن علی بن محمد بن طی، (۱۴۱۸)، الدر المنضود فی معرفه صیغ النیات و الایقات و العقود، رساله فی العقود و الایقات، تصحیح محمد برکت، مکتبه امام العصر عج العلمیه، قم.
۴۴. فیروزآبادی، محمد بن یعقوب، (۱۴۳۳)، القاموس المحیط، تصحیح ابراهیم شمس الدین، شرکه الاعلمی للمطبوعات، بیروت.

۴۵. قرطبی، محمد بن احمد، (۱۳۶۴)، الجامع لاحکام القرآن، انتشارات ناصر خسرو، تهران.
۴۶. کاظمی، جواد بن سعد اسدی، (بی‌تا)، مسالک الافهام الی آیات الاحکام، بی‌نا، بی‌جا.
۴۷. گلپایگانی، سیدمحمدرضا موسوی، (۱۴۱۳)، کتاب القضاء، تقریر سیدعلی حسینی میلانی، دارالقرآن الکریم، قم.
۴۸. لاری، سید عبدالحسین، (۱۴۱۸)، التعلیقه علی المکاسب، مؤسسه المعارف الاسلامیه، قم.
۴۹. لنکرانی، محمد فاضل موحدی، (۱۴۲۰)، تفصیل الشریعه فی شرح تحریر الوسیله القضاء و الشهادات، تصحیح حسین واثقی و محمد مهدی مقدادی، مرکز فقهی ائمه اطهار علیهم السلام، قم.
۵۰. مشکینی، میرزا علی، (بی‌تا)، مصطلحات الفقه، بی‌نا، بی‌جا.
۵۱. مظفر، محمد رضا، (۱۳۸۲)، اصول الفقه، تحقیق عباس علی زارعی سبزواری، مؤسسه بوستان کتاب قم، چاپ دوم.
۵۲. مقدس اردبیلی، احمد بن محمد، (بی‌تا)، زبده البیان فی احکام القرآن، تصحیح محمد باقر بهبودی، المکتبه الجعفریه لاحیاء الآثار الجعفریه، تهران.
۵۳. مقدس اردبیلی، احمد بن محمد، (۱۴۰۳)، مجمع الفائده و البرهان فی شرح ارشاد الاذهان، تصحیح آقا مجتبی عراقی و علی پناه اشتهاردی و آقا حسین یزدی اصفهانی، دفتر انتشارات جامعه مدرسین، قم.
۵۴. مکارم، ناصر، (۱۴۲۷)، استفتائات جدید، تصحیح ابوالقاسم علیان نژادی، انتشارات مدرسه امام علی بن ابی طالب علیه السلام، قم چاپ دوم.
۵۵. منتظری، حسین علی، (۱۴۰۹)، دراسات فی ولایه الفقیه و فقه الدوله الاسلامیه، نشر تفکر، قم چاپ دوم.
۵۶. منتظری، حسین علی، (بی‌تا)، رساله استفتائات، بی‌نا، قم.
۵۷. موسوی اردبیلی، سید عبدالکریم، (۱۴۲۳)، فقه القضاء، بی‌نا، قم، چاپ دوم.
۵۸. میر محمد صادقی، حسین، (۱۳۷۹)، جرایم علیه اموال و مالکیت، نشر میزان، تهران، چاپ هفتم.
۵۹. نجفی، کاشف الغطا جعفر بن خضر، (۱۴۲۰)، شرح الشیخ جعفر علی قواعد العلامه ابن مطهر، مؤسسه کاشف الغطاء الذخائر، بی‌جا.
۶۰. نجفی، کاشف الغطا جعفر بن خضر، (بی‌تا)، کشف الغطاء عن مبهمات الشریعه الغراء، انتشارات مهدی، اصفهان.
۶۱. نجفی، کاشف الغطا حسن بن جعفر، (۱۴۲۲)، انوار الفقاهه کتاب الرهن، مؤسسه کاشف الغطاء، نجف اشرف.
۶۲. نجفی، کاشف الغطا حسن بن جعفر، (۱۴۲۲)، انوار الفقاهه کتاب القضاء، مؤسسه کاشف الغطاء، نجف اشرف.
۶۳. نجفی، محمد حسن، (۱۴۰۴)، جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام، تصحیح عباس قوچانی و علی آخوندی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، چاپ هفتم.
۶۴. نراقی، مولی احمد بن محمد مهدی، (۱۴۱۵)، مستند الشیعه فی احکام الشریعه، مؤسسه آل البیت علیهم السلام، قم.
۶۵. یزدی، سید محمد کاظم طباطبایی، (۱۴۱۴)، تکمله العروه الوثقی، تصحیح سید محمد حسین طباطبایی، کتابفروشی داوری، قم.